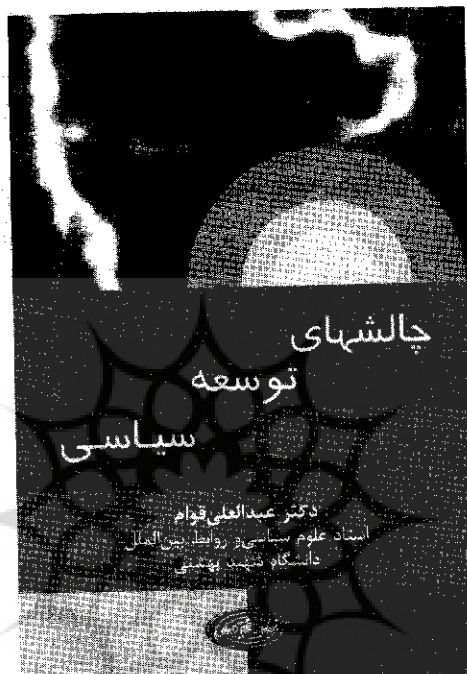


توسعه در ایران و چالش‌های فرارو

○ داوود غرایق زندی
○ دانشجوی دکتری علوم سیاسی

○ چالش‌های توسعه سیاسی
○ عبدالعلی قوام
○ قومن
○ ۱۳۷۹، ۱۷۶ صفحه، ۳۰۰۰ نسخه



چکیده:

این کتاب با بررسی زمینه‌های شکل‌گیری نظریه‌های توسعه و تحولات آن در طول سال‌های پس از جنگ جهانی دوم، وجوه مختلف توسعه سیاسی را مورد بررسی قرار می‌دهد. نوکراسی، مشارکت سیاسی، تحول اداری، فرهنگ سیاسی، جامعه مدنی، اصلاح و انقلاب از جمله موضوعاتی است که ارتباط آن با توسعه سیاسی مورد توجه قرار گرفته است. از جمله نکات قابل ذکر درباره کتاب این است که برخی از نظریه‌ها کمتر از حد لازم مورد بحث و بررسی انتقادی واقع شده و به برخی از سوالات جدی که درباره ابعاد مختلف توسعه سیاسی قابل طرح است، بی‌توجهی شده است.

صورت مسئله:

اگر انقلاب مشروطه را نقطه آغاز جدی ارتباط بین «ایران» و «غرب» بدانیم، تنها حدود یکصد سال است که با مفاهیم ترقی، پیشرفت و توسعه درگیر هستیم. شکل رسمی پذیرش «توسعه» به سال ۱۳۲۸ هـ. ش. و شروع اولین برنامه (هفت ساله) توسعه اقتصادی و اجتماعی دولت بازمی‌گردد. حال باید دید آیا پس از گذشت این سال‌ها، به راهکار و برداشت درستی از مفهوم توسعه در ایران رسیده‌ایم یا خیر؟ آیا زمان آن فرا نرسیده است که به جای توجه به خود مفهوم توسعه و وجوه آن، به «مطالعات» توسعه در ایران توجه شود و این مبحث بازنگری گردد؟ این تلاش در عین پیچیدگی، بسیار ضروری است، هر چند شرایط و بستر این کار به دلایل متعدد نظیر خودمحموری فرهنگی، عدم نهادینه شدن بنیان‌های علمی در جامعه، عدم تساهل اجتماعی و حکومتی فراهم نباشد.

در این مقال برآنیم تا از میان مسایل متعددی که در باب توسعه از جمله نقش دولت، دانشگاه، مردم و غیره مطرح است، به مطالعات توسعه بپردازیم. این ملاحظه به بهانه انتشار کتاب «چالش‌های توسعه سیاسی» اثر دکتر عبدالعلی قوام صورت می‌گیرد. توجه به این اثر، از این روی ضرورت دارد که نویسنده کتاب

مدت‌ها در عرصه دانشگاهی در این باب تدریس و تألیف داشته و یکی از صاحب‌نظران این رشته محسوب می‌گردد و این کتاب حاصل یک عمر مطالعه و جمع‌بندی کارهای دیگر در زمینه توسعه می‌باشد. امید است این امر شروعی برای مطالعه در باب توسعه گردد.

الف) مروری بر مباحث کتاب:

۱- مروری تاریخی بر تحولات توسعه:

قبل از جنگ جهانی دوم به‌ویژه در دهه‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ محققین و فلاسفه سیاسی بر دگرگونی و تغییرات اجتماعی تأکید داشتند و روند طی شده در غرب را بدبینانه می‌نگریستند (ص ۱۱) و انحطاط این تمدن را پیش‌بینی می‌کردند. از مهم‌ترین این فلاسفه می‌توان به اسوالد اشینگلر و مارتین هایدگر اشاره کرد. این امر خود متأثر از ویرانی‌ها و نابسامانی‌های ناشی از جنگ جهانی اول و چند دستگی و شکاف ایدئولوژیک رایج در اروپا بود که روح غربیان را می‌آزرده. در چنین شرایطی اشینگلر از انحطاط تمدن غرب سخن می‌گوید و بعد از وی هایدگر سنت فلسفی غرب را به چالش می‌کشد.

اما همین تمدن رو به انحطاط، با شکست فاشیسم و نازیسم، حیاتی دوباره یافت و الگو و سرمشق کشورهای تازه رسته از بند استعمار گردید. در این مقطع زمانی، نظریه‌پردازان غربی، تمدن خود را در قالب تئوری‌های

مختلف به عنوان تنها راه توسعه و پیشرفت طرح می‌کردند. تنها تفاوت این نظریات با عقاید دوران استعماری این بود که نظریات جدید، پیشرفت و توسعه را تشویق می‌کردند و نظریات قبلی که در قالب استعماری طرح می‌شد، رستگاری بشر و انتقال پیام تمدن را در دل خود داشتند و همچنین کشورهای عقب مانده به نسبت دوره استعماری، امکان انتخاب داشتند. ولی از آنجا که دوره استعمار نوعی گسست معرفتی و اجتماعی را در فرایند تمدن بومی کشورهای عقب مانده ایجاد کرده بود، باعث گردید تا آنها پس از کسب استقلال، راهکار مناسبی برای تحول و به سامان کردن جامعه خود نداشته باشند و دوباره به دستاوردهای فکری تمدن غرب روی آورند.

بعد از جنگ جهانی دوم نیز فضای جهانی متأثر از کشمکش‌های دو اردوگاه سوسیالیسم و سرمایه‌داری، کاملاً متشکست بود و هر دو بلوک سعی داشتند تا جامعه آرمانی خود را به کشورهای تابعه ارایه نمایند و این امر تا اندازه‌ای نظریات علمی را تحت‌الشعاع قرار داد.

نظریه‌های توسعه در دهه ۱۹۵۰ عمدتاً بر مسائل اقتصادی تأکید داشتند و توسعه را مترادف با «رشد اقتصادی» می‌دانستند و اما این مسأله با توجه به ساختار ناکارای اقتصادی کشورهای جهان سوم و همچنین تلقی یک جانبه از توسعه، با موفقیت همراه نبود و تنش‌ها و چالش‌های عدیده دیگری را برای این کشورها پدید آورد. در دهه ۱۹۶۰ محققین علوم اجتماعی و سیاسی درصدد برآمدند تا نقایص نظریه‌های اقتصادی را برطرف کنند و به همین دلیل سعی کردند تا به پارامترهای اجتماعی و سیاسی بیش از عوامل و شاخص‌های اقتصادی بها دهند. (ص ۱۴) لذا نحوه نوسازی و دگرگونی از جامعه سنتی به مدرن و بحث فرهنگ سیاسی و تنوع ساختاری و تخصصی شدن و نظریه بحران‌ها مورد توجه قرار گرفت.

در این باره می‌توان از افرادی نظیر ساموئل هانتینگتون، نلسون، گابریل آلموند، سیدنی وریا، پاول، جیمز کلمن، کار دوچ، آیزنشتات و پای نام برد.

در کنار این افراد باید از برینگتن مور نیز نام برد که در کتاب «ریشه‌های اجتماعی دیکتاتوری و دموکراسی»^۴ (۱۹۶۶) در یک بررسی تطبیقی به سه الگوی دموکراسی غربی، سیستم فاشیستی و نظام کمونیستی برای نوسازی اشاره می‌کند.

در دهه ۱۹۷۰ عده دیگری از محققین از منظر بیرونی به مسائل کشورهای جهان سوم نگرستند و مطالعات آنها براساس «توسعه نیافتگی»، «استقلال» و «وابستگی» (ص ۱۵) بود که از این میان می‌توان به پل باران، آندره گوندر فرانک و سمیرامین و... اشاره نمود. پیشینه تحولات توسعه مورد بررسی در کتاب «چالش‌های توسعه سیاسی»، از دهه ۷۰ به بعد فراتر نمی‌رود و در مورد فرایندهای بعدی تا پایان قرن بیستم ساکت است و تنها به سه تحول عمده پیش روی اشاره می‌کند که به دهه ۸۰ گریزی دارد. این سه تحول عبارتند از:

۱- غیر ایدئولوژیک و پراگماتیستی شدن توسعه به دلیل حذف فضای جنگ سرد.

۲- جایگزین شدن رهیافت‌های بیرونی به جای رهیافت‌های محافظه‌کارانه.

۳- اولویت دادن به رهیافت‌های تاریخی - تکاملی به جای مطالعات غیر تاریخی و پوزیتیویستی (ص ۲۲ و ۲۳).

۴- وجوه متعدد توسعه سیاسی:

توسعه سیاسی از ابعاد مختلف قابل بحث بوده و با چالش‌های متعددی روبه رو می‌باشد. در اینجا به وجوه مزبور اشاره می‌شود:

۱- ۲) دموکراسی و توسعه: تجربه کشورهای غربی

زیر سؤال برود.^۵

این بحث به ویژه توسط هانتینگتون در باب جوامع می‌باشد، گسترش یافت و هانتینگتون وجود حکومت اقتدارگر را در مراحل گذار ناگزیر دانست.^۶

در مورد تجربه کشورهای شرق آسیا در باب پیشرفت‌های سریع اخیر، باید گفت که پیشرفت‌های آنها در چند زمینه خاص بوده است و توسعه همه جانبه را در پی داشته است و همچنین تنش‌های متعدد سیاسی و اجتماعی متعاقب این پیشرفت‌های صنعتی و اقتصادی، نشان از این دارد که توسعه، باید همه جانبه بوده و نظام دموکراتیک، توسعه را تثبیت کند و به آن تداوم بخشد. «دیکتاتوری‌هایی که از سیاست‌های عاقلانه پیروی کنند

بعد از جنگ جهانی دوم فضای جهانی متأثر از کشمکش‌های دو اردوگاه سوسیالیسم و سرمایه‌داری، کاملاً متشکست بود و هر دو بلوک سعی داشتند تا جامعه آرمانی خود را به کشورهای تابعه ارایه نمایند و این امر تا اندازه‌ای نظریات علمی را تحت‌الشعاع قرار داد.

تجربه کشورهای شرق آسیا در باب پیشرفت‌های سریع در چند زمینه خاص بوده و توسعه همه جانبه را در پی نداشته است

می‌توانند موجب رشد شتابان اقتصادی شوند، اما این گونه دیکتاتوری‌ها اندکند و از آن گذشته، سازوکار مستبدانه، که گفتیم هر لحظه می‌تواند در معرض تغییر باشد، آنها را از مزایا و قدرت اقتصادی و دموکراسی‌های با ثبات محروم می‌کند. خلاصه آنکه، از هر لحاظ باید گفت که دموکراسی نه تنها مانع رشد نیست که مشوق و برانگیزاننده آن نیز هست.^۷

لکن باید توجه نمود که «مردم‌سالاری تنها به صورت ذهنی و یک آرزو حاصل نمی‌شود، بلکه با به کار بستن کلیه ملزومات و تقویت نهادهایی خاص می‌توان نوبت استقرار آن را در سایر نقاط جهان داد.» (ص ۶۳)

۲- ۲) مشارکت سیاسی و توسعه: یکی دیگر از عوامل مؤثر در توسعه سیاسی، افزایش مشارکت سیاسی در جامعه است. برای ایجاد توسعه پایدار و پایایی لازم،

و نظریه‌های توسعه بر این پایه قرار گرفته است که تنها در نظامی دموکراتیک امکان توسعه وجود دارد. اما تحولات اجتماعی غرب از رنسانس به بعد نشان از این دارد که روند شکل‌گیری دولت در غرب ابتدا به شکل دولت مطلقه و بعد دولت مشروطه و سپس، نظام جمهوری بوده است.^۸ همچنین در دوره دولت مطلقه بود که بسیاری از بنیان‌های فکری غرب در طی رنسانس، اصلاح مذهبی و روشنگری^۹ مورد بازبینی قرار گرفت. در عصر دولت مشروطه، چارچوب سیاسی تمدن غرب و اروپا پایه‌ریزی شد و در نهایت با استقرار نظام سیاسی مطلوب یعنی نظام جمهوری، انقلاب صنعتی رخ داد^{۱۰} که تا این زمان حیات بشر را تحت تأثیر خود قرار داده است. از سوی دیگر، تجربه موفق کشورهای شرق آسیا در زمینه توسعه در زیر سایه حکومت مطلقه و فرهنگ ریاضت‌آبانه، باعث گردید تا رابطه دموکراسی و توسعه

باید تمامی اقشار جامعه در تصمیم‌گیری سیاسی نقشی فعال داشته باشند و فقط با بازی دادن همه گروه‌های اجتماعی، می‌توان روند تحکیم توسعه سیاسی را مصونیت بیشتری بخشید. وقتی جامعه‌ای امکان مشارکت و اظهارنظر در روندهای جاری را داشته باشد، خواه ناخواه، پیامدهای خوشایند و ناخوشایند آن را نیز پذیرا خواهد شد. لذا با تحکیم مختصات کثرت‌گرایی نظیر تعدد و تنوع بازیگران، رقابت گروهی، مشارکت گسترده سیاسی، منابع متعدد قدرت و چرخش نخبگان، انبساط سیستمی و افزایش تبادلات میان نظام سیاسی و محیط بیشتر شده، شرایط برای توسعه سیاسی مهیا می‌گردد.» (ص ۶۷).

۲-۳) تحول اداری و توسعه سیاسی: «نظام اداری،

«در برخی از کشورها، بوروکراسی‌ها در تعیین و اجرای هدف‌ها و نیز ختم‌شده کلی نقش عمده‌ای را بر عهده داشته و تنها دستگاه‌هایی هستند که قادر به تنظیم هدف‌های اداری یا سیاسی می‌باشند.

گاهی نظام اداری به صورت یکی از کانال‌های عمده مبارزات سیاسی تلقی شده و دارای نقش مؤثری در تجمع و بیان خواسته‌هاست.

در پاره‌ای از موارد نظام اداری ضمن دارا بودن اتحادیه‌هایی با سایر گروه‌های الیگارشیک به صورت یک گروه فشار یا ذی‌نفوذ عمل می‌کند.» (ص ۹۴).

۲-۴) فرهنگ سیاسی و توسعه سیاسی: فرهنگ سیاسی، مجموعه‌ای از ایستارها، ارزش‌ها، عقاید و نگرش‌های مردم و نخبگان جامعه به سیاست است که

کنیم که در این صورت نظام سیاسی با بحران فراینده انتظارات و پاسخگویی مواجه خواهد شد. از طرفی، چنانچه ندانسته عناصری از فرهنگ را که گرایش به سیاسی شدن دارند، در حالت غیرسیاسی رها کنیم، از امکانات بالقوه فرهنگی برای تقویت مشارکت سیاسی بهره برده‌ایم.» (ص ۱۲۰)

۵-۲) اصلاح، انقلاب و توسعه: عوامل نارضایتی در جامعه عبارتند از: «تبعیض، حاکم نبودن قانون، نبود شایسته‌سالاری، فساد، افزایش فراینده قیمت‌ها، کاهش خرید و بیکاری. اگر این معضلات در جامعه به شکل صحیح رفع نگردد، باید شاهد تغییرات گسترده‌تر و مقاومت‌های شدیدتر در قبال نظام سیاسی بود.

در صورتی که مقامات قادر به انجام اصلاحات و یا اتخاذ سیاست‌هایی نباشند که اعتماد افراد بی‌علاقه به نظام را جلب و توانایی نظام را برای حرکت به سوی تجانس و انسجام مجدد حفظ کند، به اعتبار نظام آسیب وارد می‌شود. چنین امری بدین معناست که دیگر استفاده از زور توسط گروه‌هایی که صاحب قدرت هستند، مشروع تلقی نمی‌شود.» (ص ۷-۱۴۶).

برینگتن مور درباره رابطه انقلاب و توسعه و اینکه توسعه با انقلاب ملازمه دارد یا با اصلاح طلبی، بحث‌های مفیدی دارد که در این کتاب به آن توجهی نشده است. اصولاً جهت توسعه ممکن است توسط انقلاب تغییر کند. زیرا انقلاب الگوهای اجتماعی و سیاسی یک نظام را تغییر می‌دهد و با تغییر این الگوها، پارادایم توسعه نیز تغییر می‌یابد. (مانند انقلاب اسلامی ایران).

۶-۲) جامعه مدنی و توسعه: «جامعه مدنی» حوزه‌ای از نهادهای مستقل تحت حمایت قانون است که در آن افراد و اجتماعات از ارزش‌ها و اعتقادات متنوعی برخوردارند و گروه‌های خودگردان که در همزیستی مسالمت‌آمیز با یکدیگر به سر می‌برند به صورت نهادهای واسطه و داوطلبانه میان دوست و افراد عمل می‌کنند.» (ص ۱۵۲). بر این اساس لازمه ظهور جامعه مدنی عبارت است از، تعدد و تنوع بازیگران، رقابت گروهی، مشارکت گسترده سیاسی، منابع متعدد قدرت، استقلال عمل و چرخش نخبگان.» (ص ۱۵۲).

جامعه مدنی در فرایند توسعه سیاسی، اجتماعی و اقتصادی از اهمیت زیادی برخوردار است زیرا تعامل بین نظام و محیط داخلی با محیط بین‌المللی را افزایش می‌دهد و حایل بین حوزه دولتی و حوزه فردی می‌شود. جامعه مدنی باعث می‌شود دولت در عرصه زندگی خصوصی افراد دخالت نکند و افراد نیز فارغ از مسایل سیاسی در عرصه اجتماعی شرکت کنند. با شکل‌گیری جامعه مدنی حوزه نفوذ و عملکرد دولت شفاف، قاعده‌مند و محدود می‌شود و بسیاری از کارکردهای مهم نظام سیاسی که پیشتر در انحصار دولت‌ها بوده است به نهادهای جامعه مدنی منتقل می‌شود.

برای این که جامعه مدنی در جامعه شکل گیرد، باید تنوع یافتگی ساختاری حاصل شود و خرده‌نظام‌ها از استقلال نسبی برخوردار گردند (ص ۶-۱۵۴) و حد و

از آنجا که دوره استعمار نوعی گسست معرفتی و اجتماعی را در فرایند تمدن بومی کشورهای عقب مانده ایجاد کرده بود، باعث گردید تا آنها پس از کسب استقلال، راهکار مناسبی برای تحول و به سامان کردن جامعه خود نداشته باشند و دوباره به دستاوردهای فکری تمدن غرب روی آورند.

تمدن رویه انحطاط غرب با شکست فاشیسم و نازیسم حیاتی دوباره یافت

متأثر از فرهنگ عمومی جامعه بوده و از طریق جامعه‌پذیری سیاسی شکل می‌گیرد.

آلموند و وربار به سه نوع فرهنگ سیاسی اشاره می‌کنند: محدود، تبعی و مشارکتی «در فرهنگ محدود، فرد به ندرت خود را با امور سیاسی مرتبط ساخته و از وجود آن بی‌خبر است. در فرهنگ تبعی افراد دارای رابطه‌ای انفعالی و مطیع‌گونه هستند. در حالی که در فرهنگ مشارکتی افراد به جنبه‌های مختلف مشارکت سیاسی دعوت می‌شوند.

با گسترش فرهنگ سیاسی مشارکتی، امکان پیشبرد اهداف توسعه فراهم می‌شود. اما لازمه این امر، مطالعه و شناخت دقیق فرهنگ جامعه و روابط آن با مسایل سیاسی است زیرا «عدم شناخت کافی در باب ارزش‌ها، نهادها و نظام اعتقادی سبب می‌شود تا بخش‌هایی از فرهنگ را که میل به سیاسی شدن ندارند، «سیاست زده»

میناتور از کل جامعه است که در ارتباط نزدیک با ساختارهای اجتماعی، سیاسی، حقوقی، ایدئولوژیک و اقتصادی قرار دارد.» (ص ۸۵)

زمانی که به رابطه تحول اداری و توسعه سیاسی اشاره می‌شود، منظور کارایی نظام اداری در راستای پاسخگویی به خواست و تقاضاهای روزمره مردم است. غالباً افراد جامعه، از طریق نظام اداری با نظام سیاسی ارتباط برقرار می‌سازند و نحوه پاسخگویی و مسؤلیت‌پذیری بودن نظام اداری، نشان از توجه حکومت به رفع مشکلات مردم و ایجاد رابطهٔ بهینه دارد. «طبیعی است در شرایطی که خود سیستم اداری از نارسایی‌های جدی و عمیقی رنج می‌برد و از امکانات کافی برخوردار نیست چگونه می‌تواند مسؤلیت توسعه اقتصادی و اجتماعی را بر عهده بگیرد.» (ص ۸۵) دخالت بوروکراسی در فرایند سیاسی، می‌تواند به چه صورت دیده شود:

با توجه به تحولات اجتماعی غرب از رنسانس به بعد، روند شکل‌گیری دولت در غرب ابتدا به شکل دولت مطلقه و سپس دولت مشروطه و نظام جمهوری بوده است

هائیتینگتون وجود حکومت اقتدارگر را در مراحل گذار ناگزیر می‌داند

حدود و مرزهای فعالیت اجتماعی براساس قانون مشخص شده (ص ۱۵۶) و جامعه، مرحله دولت - ملت‌سازی را با موفقیت پشت سر بگذارد. (ص ۷-۱۵۶) و دولت در محدوده مشخص شده خود عمل کند و به حوزه نهادهای مدنی و اجتماعی و فردی تجاوز نکند. (ص ۹-۱۵۷).

جامعه مدنی می‌تواند تسهیل‌کننده و یا مخل روند توسعه در جامعه باشد. «هنگام بحث از جامعه مدنی امروز باید ببینیم با چه جامعه‌ای روبه‌رو هستیم، چه نیروهایی در جهت تقویت توسعه،

دموکراسی و اصلاح در کارند و چه نیروهایی در جهت محدود کردن یا بازداشتن توسعه اقتصادی و رفرف سیاسی عمل می‌کنند.»^{۱۳}

ب) ملاحظاتی چند در باب کتاب:

۱- کتاب «چالش‌های توسعه سیاسی» جمع‌بندی مهمترین نظریه‌های توسعه در چند دهه بعد از جنگ جهانی دوم می‌باشد و این امر دلیل توجه نویسنده به آن است. اما در این زمینه برخی نظریه‌ها مختصر و موجز آمده و به نظر می‌رسد نیاز به بحث و توضیح بیشتری داشته است. به طور مثال در مورد نظریه هائیتینگتون در صفحه ۱۵ کتاب چنین آمده است «وی بر این نظر است که هر اندازه یک نظام سیاسی از سادگی به پیچیدگی، از وابستگی به استقلال، از انعطاف‌ناپذیری به انعطاف‌پذیری و از پراکندگی به یگانگی گرایش پیدا کند به همان نسبت بر میزان توسعه سیاسی آن افزوده خواهد شد. بدین ترتیب از نظر این نویسنده معیارهای توسعه سیاسی عبارتند از: پیچیدگی، استقلال، انعطاف‌پذیری و یگانگی و پراگماتیسم.» در اینجا برای خواننده سوالات چندی مطرح می‌شود: که یک نظام سیاسی چگونه می‌تواند به پیچیدگی میل کند و یا مستقل باشد و یا منظور از یگانگی چیست؟ و یا در مورد نظر برینگتون مور تنها به یک پاراگراف (ص ۲۱) بسنده شده است. از آنجا که کتاب مروری بر مباحث توسعه از زوایای مختلف دارد، می‌بایست شرح و توضیح وافعی به مقصود در باب هر نظریه انجام می‌گرفت. این امر از آن جهت اهمیت دارد که جامعه علمی باید با پیچیدگی نظریه‌پردازی و نحوه درک نظریه‌ها آشنا گردد.

۲- یک سؤال مهم در باب توسعه این است که آیا توسعه یک انتخاب است یا یک اجبار؟ به سخن دیگر، آیا ما در پذیرش و قبول توسعه امکان طرد یا پذیرش داریم؟ این سؤال ما را به پرسش دیگری رهنمون می‌کند که آیا توسعه سیاسی تنها همین است که در منابع متعارف و از جمله در کتاب «چالش‌های توسعه سیاسی» آمده است و نمی‌توان چارچوبی دیگر در نظر گرفت؟ اگر از این گونه مطالب بحث می‌شد، خواننده به درک جامع‌تر

فرايض مذهبی در سایه حکومت اسلامی مقدور است و بدون حکومت و فضای اسلامی برخی از فرائض معطل می‌ماند.^{۱۴} لذا حکومت اسلامی نمی‌تواند بی‌طرف باشد بلکه باید به رفق و فق امور مادی و معنوی بپردازد.

منابع و یادداشت‌ها:

- ۱- آدرس کتاب بدین قرار است: سید عبدالعلی قوام. چالش‌های توسعه سیاسی. چاپ اول. تهران: قومس، ۱۳۷۹.
- ۲- آثار دیگر از همین قلم در باب توسعه بدین قرار است: توسعه سیاسی و تحول اداری. چاپ اول. تهران: قومس، ۱۳۷۱. این کتاب و کتاب چالش‌های توسعه سیاسی، دغدغه خاطر مشابه نویسنده در باب توسعه است. نقد نظریه‌های نوسازی و توسعه سیاسی: بررسی مسائل نظریه‌پردازی در باب نوسازی و توسعه سیاسی در جهان سوم. چاپ اول. تهران: انتشارات دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۷۴.
- ۳- سیاست‌های مقایسه‌ای. چاپ اول. تهران: سمت، ۱۳۷۳.
- ۴- برای مطالعه در باب نظریات هایدگر، نک به: ریچارد ا. پالمس. علم هرمنوتیک. ترجمه محمد سعید خنایی کاشانی. تهران: هرمس، ۱۳۷۷.
- ۵- برینگتون مور. ریشه‌های اجتماعی دیکتاتوری و دموکراسی. ترجمه حسین بشیریه. تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۹.
- ۶- اندرو وینست. نظریه‌های دولت. ترجمه حسین بشیریه. تهران: نشر نی، ۱۳۷۱. صص ۷۷-۱۷۸.
- ۷- ارنست کاسپرر. فلسفه روشن‌اندیشی. ترجمه نجف دریندیری. تهران: خوارزمی، ۱۳۷۲.
- ۸- محمود سریع‌القلم. توسعه، جهان سوم و نظام بین‌الملل. تهران: سفیر، ۱۳۶۹. صص ۱۰۳.
- ۹- دمکراسی و توسعه: آیا دمکراسی مانع توسعه است یا هادی آن. ترجمه دکتر هرمز همایون‌پور. همشهری، ۱۴، ۱۶ و ۷۲/۷/۱۷.
- ۱۰- ساموئل هائیتینگتون. سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی. ترجمه محسن ثلاثی. تهران: نشر علم، ۱۳۷۲. صص ۲۵۸-۱۰.
- ۱۱- دمکراسی و توسعه: آیا دمکراسی مانع توسعه است یا هادی آن. پیشین صص ۵.
- ۱۲- این بحث اولین بار در مجموعه ذیل آمده است: تحقق جامعه مدنی در انقلاب اسلامی ایران. (مجموعه مقالات). تهران: سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی، ۱۳۷۶.
- ۱۳- گفت‌وگو درباره جامعه مدنی در پرتو رویداد دوم خرداد. اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۱۱۸ + ۱۱۷. صص ۱۳.
- ۱۴- See: History of Islamic Philosophy, Edited by Seyyed Hossein Nasr and Oliver Leaman. Tehran: Arayeh cultural Ins. ۱۳۷۵. P. P. ۱۱۴۲ - ۱۱۴۳.
- ۱۵- P. J. Vatikiotis: Islam and the state. London and New Yonk, Routledge, ۱۹۸۷. P. P. ۷۲-۸۴.
- ۱۶- John Plamenatz: Man and society: A critical Examination of some Important Social and Political Theories from Machievelli to Marx, Volume Two. U. S. A. Longman, ۱۹۶۳. P. ۳۳۹.
- ۱۷- P. J. Vatikiotis. Op. cit. P. ۹۹.

و دقیق‌تری از موضوع می‌رسید.

۳- در صفحه ۶۳ کتاب نقل قول جالبی از ماکس وبر در خصوص امکان مجدد دموکراسی در روسیه قرن بیستم آمده است:

«با گسترش فرهنگ غربی و اقتصاد سرمایه‌داری در حقیقت نمی‌توان تضمین کرد که نیاز به آزادی در روسیه بستگی به وجود آن آزادی‌هایی دارد که در تاریخ اروپا بوده است... آزادی در اروپا تحت یک شرایط منحصر به فرد تولد یافت، شاید هم تکرارشدنی نباشد.» در ادامه نویسنده کتاب آورده است که «شاید اظهارات ماکس وبر صحیح باشد، اما به هیچ‌وجه نباید نسبت به استقرار مردم سالاری در سایر نقاط جهان بدبین بود. مسلماً اگر زمینه‌های لازم از لحاظ فرهنگی، اقتصادی و سیاسی مهیا شود، امکان وجود یک چنین نظامی عملی است.» پس از آرایه چنین نظری نویسنده به بررسی جدی آن اقدام نمی‌کند. شاید اگر چنین بررسی انجام می‌گرفت، سوالات اساسی در قبال نظریه‌های غربی قابل طرح بود. مثلاً یکی از مباحثی که در این زمینه جدید غربی، اصل فردگرایی Individualism است. باید دانست که این فردگرایی چه نسبتی با کرامت و شأن انسان به عنوان اشرف مخلوقات دارد؟ آیا فردگرایی اخص از کرامت انسان است؟ مبانی انسان‌شناسی ما با تمدن غرب چه تفاوت‌ها و تشابه‌هایی دارد؟ آیا باید بر مبنای اندیشه غرب، انسان جدیدی بسازیم تا به توسعه نایل شویم؟ و آیا اصولاً این امر با توجه به شرایط جامعه ما ممکن است؟

۴- در صفحات ۸۱ - ۷۹ کتاب پیرامون «دولت بی‌طرف» بحث شده است. اما در این زمینه سوالات جدی قابل طرح است. نکته اول اینکه آیا این برداشت از دولت با سابقه تاریخی، در مورد دولت تطابق دارد؟ دولت بی‌طرف در جامعه‌ای شکل می‌گیرد که سیستم پادشاهی آن هیچ‌گاه نظام ظل‌الهی نبوده است و اطرافیان شاه هیچ‌گاه نوکران او محسوب نمی‌شدند و وجودی مستقل از شاه داشتند. تنها در این نوع نگرش است که می‌توان بحث از «دولت بی‌طرف» و یا «دولت حداقل» (Minimal state) کرد.^{۱۵}

از سوی دیگر، در مباحث اسلامی، انجام برخی